

ماجرای تیمور لنگ



در دوران تیمور لنگ، فرمانروایی که به خاطر قدرت نظامی و فتوحاتش شهرت داشت، ماجرای عجیبی رخ داد که نشان از اهمیت دانش و تدبیر در تصمیم‌گیری‌هایش داشت. در یکی از روزها، هنگامی که تیمور لنگ با سپاهیان‌ش به سوی شهر هرات در حرکت بود، به روستایی کوچک رسید که در آنجا مردم با مشکلاتی بزرگ دست و پنجه نرم می‌کردند. خشکسالی شدیدی باعث شده بود که زمین‌ها دیگر حاصل‌خیز نباشند و محصولات کشاورزی از بین بروند. مردم روستا در فقر و گرسنگی به سر می‌بردند و نمی‌دانستند که چگونه باید با این بحران مواجه شوند. وقتی تیمور و سپاهیان‌ش وارد روستا شدند، مردم با ترس و احترام به استقبالش رفتند. تیمور لنگ که همیشه به وضعیت مردم در سرزمین‌های تحت حکومتش توجه داشت، از مشکلات روستا باخبر شد و تصمیم گرفت راه حلی پیدا کند.

تیمور از مردم پرسید: «آیا در میان شما کسی هست که راهی برای حل این مشکل بدانند؟» مردم سکوت کردند. هیچ کس نمی‌توانست پاسخی به این سوال بدهد. اما در میان جمع، پیرمردی دانشمند بود که به نام مولانا شناخته می‌شد. او که سال‌ها در زمینه‌های مختلف علم و حکمت مطالعه کرده بود، جلو آمد و با احترام به تیمور گفت: «ای امیر بزرگوار، من شاید بتوانم راه حلی برای این مشکل ارائه دهم.» تیمور با علاقه به او نگریست و گفت: بگو، چه چیزی در ذهن داری؟ مولانا با آرامش توضیح داد: «مشکل خشکسالی این روستا به دلیل کمبود آب نیست، بلکه به خاطر مدیریت نادرست منابع آب است. اگر به درستی از منابع موجود استفاده کنیم، می‌توانیم دوباره زمین‌ها را حاصل‌خیز کنیم و زندگی را به روستا بازگردانیم.» تیمور با کنجکاوی پرسید: «چگونه می‌توان این کار را انجام داد؟»

مولانا گفت: «من پیشنهاد می‌کنم که با استفاده از سیستم‌های آبیاری سنتی و حفر قنات‌های جدید، آب را به زمین‌های کشاورزی برسانیم. زمین‌های کشاورزی این شهر لوزی شکل هستند، اندازه قطرهایشان ۷۸ متر و ۴۲ متر است. باید به آموزش کشاورزان در زمینه روش‌های نوین کشاورزی پردازیم تا بتوانند از منابع موجود به بهترین نحو استفاده کنند.» تیمور که از تدبیر مولانا شگفت‌زده شده بود، دستور داد تا به پیشنهاد او عمل شود. سربازان تیمور همراه با مردم روستا شروع به حفر قنات‌ها و ایجاد سیستم‌های آبیاری جدید کردند. در مدت کوتاهی، آب به زمین‌های خشکیده رسید و زندگی دوباره به روستا بازگشت. محصولات کشاورزی به وفور رشد کردند و مردم از فقر و گرسنگی نجات یافتند. تیمور لنگ که از نتایج این اقدام خشنود بود، به مولانا گفت: «تو با دانش و تدبیرت نشان دادی که قدرت واقعی نه در نیروی نظامی، بلکه در خرد و دانش است. از این به بعد، تو مشاور ویژه من خواهی بود و در تمام امور کشور از دانش تو بهره خواهیم برد.» مولانا با تواضع گفت: «ای امیر بزرگوار، این افتخار بزرگی است. اما به یاد داشته باشید که دانش باید همواره در خدمت مردم باشد و از آن برای بهبود زندگی آن‌ها استفاده شود.» تیمور که از این سخنان تأثیر گرفته بود، به سپاهیان‌ش دستور داد تا در هر شهری که فتح می‌کنند، به علما و دانشمندان احترام بگذارند و از دانش آن‌ها برای اداره کشور بهره‌مند شوند.

با توجه به متن به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. مساحت هر زمین کشاورزی داستان را به دست آورید.

۲. اگر اندازه قطرهای زمین های کشاورزی نصف شود، مساحت زمین ها چه تغییری می کند؟

۳. مردم کدام شهر درگیر خشکسالی بودند؟

۴. مولانا در چه زمینه هایی مطالعه داشت؟

۵. مولانا علت خشکسالی شهر را چه می دانست؟

۶. مولانا چگونه شهر را از خشکسالی نجات داد؟

۷. تیمور لنگ، قدرت واقعی را درچه چیزی می دانست؟

۸. بعد از ماجرای مولانا، تیمور لنگ در رابطه با دانشمندان چه دستوری داد؟

۹. مولانا معتقد بود که چه چیزی را باید به کشاورزان آموزش داد؟